

**بس است این همه موئیدن ...**

ما در کجای جغرافیای جُبِن قرار داریم ؟

بغض مانند غده ای سرطانی

گلوی مانرا میفشارد

دگر اشک هم آرام بخش آلام نیست

دست بلند مان بسوی آسمان

برای معجزه ای

همچنان خالی میماند

خدا هم کاری به کار ما ندارد

به این معنا که

«چو پا داری برو دست بجنبان»

« ترا بی دست و پایی مصلحت نیست»

چقدر بی دست و پایی

تا کجا روزمرگی

تا چه وقت انتظار معجزه بودن

زودتر برای کدام مصیبت

سیلاب اشک جاری سازیم

عاجل تر کدام سرخون آلود به نطع مانده را

در بغل گیریم

اندوه ناتمام کدام داغدار را تسلی بخشیم

اولتر اشک از رخسار کدام یتیم بزدانیم

زودتر برای کی و برای کجا فریاد کنیم

برای بدخشان یا برای فاریاب

برای بامیان یا برای هلمند

برای ننگرهار یا برای غزنی

برای خوست یا برای کابل

برای هرات یا برای تمام زیستبوم افغان ها

برای کجا و برای کی ؟

نه دگر اشک برچشم

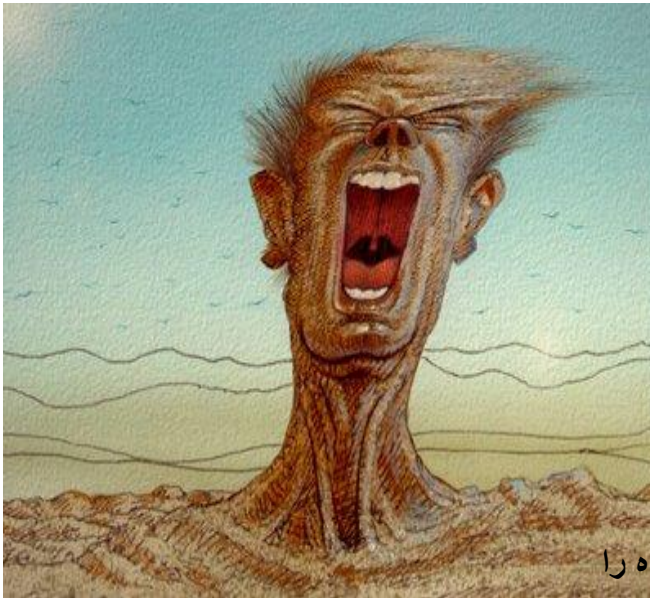
و آه برگلو خشکیده است

بیانید گذشته از وسواس

آنطرف جُبِن و واهمه

همه با هم بسوزیم

تا کاخ استبداد و اشغال



اورنگ کوچک مردان حقیر بسوزد  
تا دگر درد و داغی  
داعش و طالب و انفجاری  
معامله و سازش و سکوت خفتباری نباشد  
«اگر من نسوزم ، اگر تو نسوزی ، اگر ما نسوزیم»  
« چگونه این همه ظلمت و تاریکی به روشنایی تبدیل گردد »  
( ناتور )

